

جنبش مردمی و رویدن طویله های اوژیاس

تراب حق شناس

جنبش توده ای امروز از آنچه سی سال پیش «پیکار توده ها» (۱) می نامیدیم و آرزو می کردیم (و بسیاری آن را آنقدر چپروانه می پنداشتند که از شعارش می ترسیدند و ابراز نفرت می کردند!) بسیار ریشه ای تر است. اصلاً چیز دیگری ست. شاید نه ظاهرش، اما ناگفته ها و نوشته های بین سطرها چنین است. این جنبش تجسم «نه خدا، نه شاه، نه قهرمان» است که در سرود انترناسیونال می خوانیم، جنبشی ست که با توجه به آنچه دست کم طی ۳۰ سال گذشته با گوشت و پوست و مغز استخوان و بن دندان آموخته، حالا حالاها بعید است بخوابد چون ارباب ندارد، دبیر کل ندارد، لیدر خودگمارده ندارد که دستور توقف دهد که «زمانی برای شورش است و زمانی هم برای آرامش و سازش!». یادتان هست همه منتظر بودند «آقا» چه می گوید، یا حزبشان اجازه می داد یا نه؟ یا گروهشان یا فلان شخصیت چه دستور می دهد؟ این جنبش دکان همه «باد کرده ها» را تخته می کند. در يك گفتگوی دوستانه صحبت از این بود که نشریات مردمی جنبش کنونی را چه کسانی می گردانند؟ برای مثال، خیابان، بذر، ندا، ندای سرخ، زنانی دیگر، بسوی انقلاب و ... مال کیست، و به قول معروف کی پشتش؟ حرف هایی که از اینجا و آنجا شنیده شده بود و از اصل، جدا از حدس و تخمین و خالی از برخی «رقابتها» نبوده مطرح شد. به گمان من این مبارزه مردمی، این انفجار که دست کم ۳۰ سال است تدارک دیده شده و چون فولاد سرگذشت حرارتی صد سال گذشته خود را حفظ کرده است، مدرسه ای ست که حتا اگر کسانی هم که می شناسیم در آنها قلم بزنند، موقعی که در آن نفس می کشند و می نویسند، تا حد زیادی دیگر خودشان نیستند، دیگر نه آن اند که مثلاً می شناختیم. هوای پاک مبارزه مردمی بوی افیون و بنگ محافظه کاری و فرمیسم و تنگ نظری های گروهی را عقب می راند. باید خود نوشته ها و جو این نشریات را در نظر گرفت. امضاها، اگر هم مستعار نباشد اصلاً مهم نیست. یاد عبارت «به گفتار بنگرید نه گوینده» می افتم. به گمانم چنین قاعده ای را باید در نظر گرفت، بی آنکه بخواهم فراموش کنم که نویسندگان بالاخره از موضع و خاستگاه فکری و طبقاتی معینی حرکت می کنند؛ در اینجا مهم این است که تحت تأثیر فضای توفنده جنبش توده ای قرار دارد.

سر باز کردن دمل چرکین دست کم ۳۰ ساله ای که به غده ای مهلك تبدیل شده بود حتا اگر در شکل اصلاح طلبی و «رأی مرا پس بده» آغاز گردیده، اصلاً مهم نیست. این دمل از انتخابات سر باز کرد. این خرد جمعی ست که چنین درخششی کرد. این نه صرفاً نظر و کار رأی دهندگان است، نه کار تحریم کنندگان. من خشم کسانی را دیده ام که پس از يك عالم کلنچار رفتن با خود و باورهای دیرینشان رفته بودند رأی داده بودند و حالا می دیدند که چه کلاه گشادی بر سرشان رفته و این تحقیر مضاعف را بر نمی تافتند. خواست های اعماق جامعه (که برای بسیاری آنقدرها هم عیان نیست) از زیر آوار تحقیرها و محرومیت ها و بیکاری و گرانی و تبلیغ جهل و خرافات و اعلام لیست «اعدام شدگان امروز عصر» از تلویزیون... از «انجز انجز...» سر بلند کرد و برای کوبیدن سر مار به حرکت درآمد. مار با امکاناتی که دارد باز هم به سوراخ قانون و نظم و چماق الهی خزید اما دمش را مردم گرفته اند. برخی تلاش می کنند به گرفتن یا کندن دم مار بسنده کنند و مار را در واقع نجات دهند. اما جنبش روز به روز مار را بیشتر از سوراخ بیرون می کشد و اگر پیگیرانه ادامه یابد چه بسا بتواند سر مار را در آینده بکوبد.

اما مهم این است که تا همینجا و هرچه زمان می‌گذرد درهای مبارزه اجتماعی به روی مردم چارطاق باز شده است. «راه حل» های کهنه یکی پس از دیگری «بیراهه» بودن خود را نشان می‌دهند. چه کسی امروز از بازگشت سلطنت چیزی می‌شنود؟ مجاهدین که خود را سه دهه است «آلترناتیو دموکراتیک» به قول خودشان «رژیم ضدبشری خمینی» می‌دانستند و «ارتش آزادیبخش» داشتند و دل خوش بودند به اینکه برخی قدرتهای خارجی آنان را به گونه‌ای در آب نمک خوابانده اند (۲)، به نظر میرسد که از مدتی پیش دریافتند که از راهی که در پیش گرفته بودند به جایی نمی‌رسند و دیگر بیش از این آب سر بالا نمی‌رود (!) و مریم رجوی قبل از انتخابات به زهرا رهنورد پیغام داد که اگر چنین و چنان کنید از شما پشتیبانی می‌کنم. آیا کسی عکسی از مصدق (که نماد فراموش نشدنی دوره‌ای از مبارزات مردمی در گذشته بوده) در تظاهرات جنبش اخیر دیده است؟ آیا کسی عکس بنیانگذاران کمونیسم را که به غلط چون شمایل پنج تن آل عبا در می‌آوردند کسی در تظاهرات دیده است؟ پس از مدت کوتاهی دیگر عکس کاندیداها هم نیست، تنها عکس شهدای این جنبش است از ندا و سهراب و ده‌ها تن دیگر. آیا از چسناله‌های شرم آور نامه نگاری به آقای بوش و امثالش و عمال گوش به فرمانشان چیزی می‌شنوید؟ اگر گاه شاهد باند بازی و خاموش و خفه کردن دیگران هستیم در بین خارجه نشین‌ها ست؛ در بین کسانی که پس از ۳۰ سال مداحی «دگراندیشی»، امروز فردی دگراندیش را که برای جنبش سبز سینه‌نزند دستور می‌دهند خفه شود. حال آنکه جنبش در ایران، دموکراسی توده‌ای و پلورالیسم را می‌آزماید و می‌آموزد. آیا کسی هست که از این گروه و آن گروه شناخته شده، آن رهبر و لیدر «مکش مرگ ما» سخن بگوید؟ همه باید در جنبش توده‌ای و خلوص اکثریت عظیم جامعه یعنی آنان که چیزی برای از دست دادن ندارند و امروز بپا خاسته‌اند ثبت نام کنند و بیاموزند. خوشا به حال کسی که این را بفهمد و در عین درک و فهم راههایی که در شرایط تاریخی معین پیموده شده به آنها احترام بگذارد ولی برای دریافتی نو از تئوری، از پراتیک، از سازمانیابی، برای نفس کشیدن در هوایی تازه و نوشیدن از چشمه‌ء آب زلال و حیات بخش مبارزه توده‌ای، بتواند کهنه شده‌ها را پشت سر بگذارد.

این جنبش مردمی انتفاضه‌ای ست عظیم که حاکمیت ۳۰ ساله جمهوری اسلامی را دچار شکافی غیر قابل ترمیم کرده و روحانیت را که برخی با درکی ایستا آن را حتا «کاست» نام داده بودند متزلزل و دوپاره کرده است. باید با تمام قوا تلاش کرد، این جنبش را تقویت نمود و از آلودگی آن جلوگیری کرد. جنبش توده‌ای تاجی ست که سالها مقاومت خاموش یا پرفریاد آن را بر سر می‌نهد. جنبش توده‌ای ست که ایده مبارزه با تبعیض نژادی و کنگره ملی آفریقا را نجات داد و ماندلا را از زندان بیرون کشید. انتفاضه است که آرمان عادلانه فلسطین را از تبعید نجات داد و مبارزه را به داخل کشاند.

باری، جنبش توده‌ای اگر نه همه، خیلی‌ها را از خواب بیدار می‌کند. با جنبش توده‌ای برخی نهادها و افکار و هویت‌ها علت وجودی خود را از دست می‌دهند. انتظار وقوع معجزه‌ای نیست. فقط باید این را دید و به آن معترف یا به گفته فردوسی، خستو شد:

به هستیش باید که خستو شوی ز گفتار بیکار یکسو شوی

همه شرکت می‌کنند. از برآیند همه نیروها هویتی پدید می‌آید که جدید است و پیش از جمع جبری نیروهای شرکت کننده. همه آنان که در فلك یا حوزه طبقه کارگر می‌گنجند و قطعاً در اکثریت اند با شرکت فعال و مسئولانه شان می‌توانند در آن برآیند تأثیر بگذارند. سازمانیابی هم امری ست مسلم و ناگزیر که چگونگی آن را نیازهای جنبش تعیین خواهد کرد.

این یادداشت کوتاه را با این چند سطر که در پایان مصاحبه با آرش ۱۰۳ گفته‌ام به پایان می‌

برم:

باری، وظیفه‌ء چپ، فقط چپ بودن است. دنباله روی از نیروهای استثمارگر جامعه نیست. نیروی راست در جامعه مگر چلاق است که به «کمک» چپ نیاز داشته باشد که توده های بپا خاسته، این تجسم راستین چپ برونند به کمک سبز و زرد و ...؟ جنبش رادیکال مردمی نباید به بیراههء دنباله روی از امواجی بیفتد که بورژوازی هار و سیری ناپذیر در جامعه راه می اندازد. کسانی که خود را از چپ تلقی می کنند و گمان می کنند در همراهی با راست برای خود منفذی جهت تنفس دست و پا می کنند در جهل مرکب بسر می برند و جز شکست نصیبی نخواهند برد. این عبارت انجیل به عنوان يك حکمت و تجربهء تاریخی انسانی درخور یادآوری ست که «انسان را چه حاصل که دنیایی را ببرد و خود را ببازد» (لوقا، ۹، ۲۶).

۵ اوت ۲۰۰۹

ب. ت.: می گوئید این برداشت مبالغه آمیز و خوشباورانه است؟ می گوئید ضعف های درونی جبههء مردمی بیش از آن ریشه دار است که بتوان به آن چنین امیدهایی بست؟ می گوئید صف بندی های گذشته، همان رسوم تشکیلاتی چوپان - گله یی دوباره سر بر خواهند آورد؟ شاید چنین باشد، اما این نباید ما را از دیدن واقعیت، یا دست کم این وجه از واقعیت، و توان این جنبش در نقد عملی ذهنیت های منجمد مانع گردد. روی همهء اینها باید فکر کرد، کار کرد.

۱- اشاره است به شعار سازمان پیکار در راه آزادی طبقهء کارگر: «علیه حزب جمهوری اسلامی، علیه لیبرالها، زنده باد پیکار توده ها».

۲- <http://www.peykarandees.org/safAzad/pdf/Mojahedin-HaAraz.pdf>